

مفاهیم اصطلاحات در آثار مبارکه ()

(۱۰)

فاروق ایزدی نیا

نسخه اصل فارسی



مفاهیم اصطلاحات در آثار مبارکه (۱۰)

فاروق ایزدی نیا

مؤمن آل فرعون

در کتاب مستطاب ایقان شریف به شخصی با عنوان "مؤمن آل فرعون" اشاره شده که نهایتاً به نهایت عذاب به شهادت رسیده. او که بود و به چه علت به شهادت رسید؟

در کتب اسلامی از این شخص به نام حزیبیل یا حزقیل یاد کرده‌اند و گویند که پسر عموی فرعون بوده و غیر از همسر فرعون، یعنی آسیه، فقط همین شخص از فرعونیان به حضرت موسی کلیم‌الله ایمان داشته اما نظر به حکمت، ایمان خود را مکتوم نگه می‌داشته است.

موضوع مؤمن آل فرعون در سوره غافر (سوره چهلیم) قرآن کریم، آیات 28-45، نقل شده است. داستان از این قرار است که فرعونیان اجتماع کردند تا تکلیف حضرت موسی را روشن کنند. البته قضیه از آیه 23 شروع می‌شود که خداوند می‌فرماید موسی را همراه با آیات خویش و حجّتی آشکار فرستادیم به سوی فرعون و هامان و قارون. آنگاه گفتند که او جادوگری دروغگو است. و چون حق



ORIGINAL

را از سوی خداوند برای آنها آورد گفتند پسران مؤمنان به او را بکشید و دختران و زنانشان را زنده بگذارید.

بعد از آن، فرعون گفت، مرا بگذارید تا موسی را بکشم و او پروردگارش را بخواند. خوف از آن دارم که دین شما را تغییر دهد یا در این سرزمین فتنه و فساد آشکار کند. واکنش حضرت موسی آن بود که فرمود، "عَدْتُ رَبِّي وَ رَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ." (آیه 27 / مضمون: به پروردگار خود و پروردگار شما از هر متکبری که به روز حساب ایمان ندارد پناه می‌برم.)

در این میان مؤمن آل فرعون به نکته ظریفی اشاره کرد. او گفت، "آیا می‌خواهید مردی را بکشید به خاطر این که می‌گوید خدای یگانه پروردگار من است؟ و برای شما آیات واضحی از سوی پروردگارتان آورده است؟ اگر دروغگو باشد زیان دروغش بر اوست و اگر راستگو باشد بخشی از آنچه به شما وعده می‌دهد به شما خواهد رسید. بی‌گمان خداوند کسی را که گزافه‌گو و دروغ‌زن باشد هدایت نمی‌کند." (آیه 28)

در روایات آمده است که این فرد تا آن موقع کتمان عقیده کرده بود ولی در آن موقع ایمان خود را آشکار ساخت. در منابع اهل تشیع و تسنن روایتی از حضرت رسول اکرم نقل شده که می‌فرمایند، "صدیقون سه نفر هستند. حبیب نجار که مؤمن آل یاسین بود؛ حزقیل که مؤمن آل فرعون بود. علی بن ابیطالب." (کنزالاعمال، اثر متقی هندی، ج 11، ص 601 / امالی، اثر صدوق، 1376 شمسی، ص 476) حضرت عبدالبهاء در لوحی به اسم حبیب نجار اشاره دارند. نگاه کنید به مائده آسمانی، ج 5، ص 199)

افضلیت حضرت علی ابن ابیطالب مثل روز روشن است. جالب است که داستان مشابهی در زمان حضرت مسیح نقل شده است. وقتی حواریون و مؤمنان به حضرت مسیح مشغول تبلیغ بودند آنها را دستگیر کردند و به مجلس کاهنان آوردند. رئیس کاهنان به ایشان گفت که شما را قدغن کرده بودیم که تبلیغ امر عیسای ناصری نکنید. پطرس و دیگران جواب دادند، "خدا را می‌باید بیشتر از انسان اطاعت نمود." (اعمال رسولان، باب 5، عبارت 29) پس کاهنان مشورت کردند که آنها را به قتل برسانند. شخصی از فریسیون به نام غمالائیل که نزد خلق بسیار محترم بود برخاست و گفت رسولان را از آن جمع بیرون ببرند و بعد اظهار داشت، "از این مردم دست بردارید و ایشان را واگذارید. زیرا اگر این رأی و عمل از انسان باشد خود تباه خواهد شد. ولی اگر از خدا باشد نمی‌توانید آن را برطرف نمود. مبدا معلوم شود که با خدا منازعه می‌کنید. پس به سخن او رضا دادند و رسولان را حاضر ساخته

تازیانه زدند و قدغن نمودند که دیگر به نام عیسی حرف نزنند. پس ایشان را مرخص کردند." (عهد جدید، کتاب اعمال رسولان، باب 5، عبارات 34 و 38-40)

در آثار مبارکه این دور صمدانی ذکر آن دو نفر دیگر آمده است. جمال قدم علاوه بر کتاب ایقان، ص 9، که در طی آن می‌فرمایند، "چه بیانی خوش فرمود مؤمن آل فرعون چنانچه حکایت او را ربّ العزّه برای حبیب خود [حضرت رسول اکرم] می‌فرماید ... و بالاخره امر به جایی کشید که همین مؤمن را به نهایت عذاب شهید نمودند"، در لوحی خطاب به جناب خال اصغر حضرت اعلی می‌فرمایند، "در سنین توقّف در عراق، جمعی از اهل آن ارض و اراضی اُخری از علما و غیره بین یدی‌الوجه حاضر شدند و هر نفسی که وارد شد از فیوضات بحر اعظم علم ربّانی بی‌نصیب نماند تا آن که علمای مشهور مضطرب شدند و جمیع بر اطفای سراج الهیه قیام نمودند و در کاظمین مجتمع شدند و این عبد خود طالب شد که جمیع در محضری جمع شوند و آنچه اعتراضات نفسانیه که در قلوب پنهان نموده‌اند بگویند. اگر جواب شنیدند به آنچه الیوم من عندالله مأمورند عامل شوند و دیگر متعرض امر الهی نشوند و اگر به شطر احدیه توجه ننمایند اقلّاً به نصح مؤمن آل فرعون متنبّه شوند چنانچه حقّ جلّ شأنه از او خبر داده."

جمال قدم بعد از نقل آیات قرآنی به ذکر ترجمه آن می‌پردازند که، "می‌فرماید آیا می‌کشید کسی را که می‌گوید پروردگار من خداست و آمد شما را با بینه‌ها از پروردگار شما. اگر کاذب است بر اوست کذبش و اگر صادق است می‌رسد شما را بعضی از آنچه وعده می‌دهد شما را." (حدیقه عرفان، ص 19-20)

بعد، جمال قدم دربارهٔ واکنش علما به این پیشنهاد آن حضرت می‌فرمایند، "مع ذلک احدی حاضر نشد. فوالله اگر از عدم به وجود نمی‌آمدند بهتر بود از برای آن نفوس از این که بیایند و بر حق اعتراض نمایند." (همان مأخذ)

جالب است که در سوره الملوک خطاب به سفیر ایران به این نکته اشاره دارند: "اعلم بانّه خلق کلّ من فی السموات و الارض بکلمه امره و ما خلق بحکمه کیف یقوم معه فسبحان الله عما انتم تظنون یا ملاًّ المبغضین ان کان هذا الامر حقّ من عند الله لن یقدر احد ان یمنعه و ان لم یکن من عنده یکفیه علمائکم و الذینهم اتبعوا هویهم و کانوا من المعرضین اما سمعت ما قال مؤمن آل فرعون من قبل و حکي الله عنه لنبيه الذي اصطفيه بين خلقه و ارسله عليهم و جعله رحمة للعالمين قال و قوله الحق اتقتلون رجلاً ان يقول ربّي الله و قد جائکم بالبينات من ربکم و ان یکم کاذباً فعليه کذبه و ان یکم صادقاً یصیبکم"

بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ وَ هَذَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ عَلَى حَبِيبِهِ فِي كِتَابِهِ الْحَكِيمِ وَ اتَّمَّ مَا سَمِعْتُمْ أَمْرَ اللَّهِ وَ حَكَمَهُ وَ مَا اسْتَنْصَحْتُمْ بِنُصْحِ الَّذِي نَزَّلَ فِي الْكِتَابِ وَ كُنْتُمْ مِنَ الْغَافِلِينَ وَ كَرَّمْنَا مِنْ عِبَادِ قَتَلْتُمُوهُمْ فِي كُلِّ شَهْرٍ وَ سِنِينَ وَ كَرَّمْنَا مِنْ ظُلْمٍ ارْتَكَبْتُمُوهُ فِي أَيَّامِكُمْ وَ لَمْ يَرَّ شَبِهَا عَيْنُ الْإِبْدَاعِ وَ لَنْ يُخْبَرَ مِثْلُهَا أَحَدٌ مِنَ الْمُرْخِينِ (الوَّاحِ نازله خطاب به ملوك و رؤساي ارض، ص ۵۰-۵۲ / مضمون: بدان که خداوند جميع نفوسى را که در آسمانها و زمين هستند به يك كلمه خلق کرده است. آنچه که به حکم او خلق شده چگونه توانند در مقابل او قيام کنند. اگر اين امر از سوى خدا است احدى قادر به جلوگيرى از آن نيست و اگر از سوى او نيست علمای شما و کسانی که از هوای نفس خود پيروي کردند آن را کفایت می کند. آیا نشنیدی آنچه را که مؤمن آل فرعون از قبل گفت و خداوند آن را برای پیامبرش، که از بين خلقش برگزيده و به سوى آنها فرستاده، حکايت کرده است؟ فرمود و قول او حق است آیا می کشيد مردی را که می گوید پروردگارم خدای يگا است و با آیات و اصحات به سوى شما آمده از سوى خدايتان و اگر کاذب است دروغش به خودش باز گردد و اگر صادق است بعضی از آنچه که وعده داده شده به شما برسد. و شما امر الهی و حکمش را نشنيدید و از اندرزی که در کتاب آمده است پند نگرفتيد و چه بسيار از بندگان را که در هر ماه و سالی به قتل رسانيدید و چه ظلمها که مرتکب شديد که شبه آن را چشم خلایق ندیده و مثل آن را مورخان گزارش نکرده اند.)

کُشْتَنَ يَكُ نَفْرًا وَقَعًا قَتَلَ يَكُ نَفْرًا اسْت؟

ابتدا باید به نکته‌ای اشاره شود که هر آنچه در عالم وجود دارد، آیتی از آن در انسان وجود دارد. در واقع به بیان حضرت بهاءالله، "انسان فهرست اعظم و طلسم اقوم است. فهرستی است که در او مثال کُلِّ مَا خُلِقَ فِي الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ موجود." (امر و خالق، ج 1، ص 242 و 319)

بنابراین، هر انسانی به مثابه جهانی است و از آنجا که خداوند صفات و اسماء خود را در کائنات به ودیعه گذاشته، و هر کائنی را به اسمی از اسماء یا صفتی از صفات آفریده، ولی انسان مجموعه آنها است، لهذا، انسان به مفهومی عبارت از کُلِّ عالم است. جمال قدم می فرمایند:

"کینونت و حقیقت هر شیء را به اسمی از اسماء تجلی نمود و به صفتی از صفات اشراق فرمود، مگر انسان را که مظهر کُلِّ اسماء و صفات و مرآت کینونت خود قرار فرمود و به این فضل عظیم و مرحمت قدیم خود اختصاص نمود." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 339)

یا در بیان دیگری فرمایند، "انسان که اشرف و اکمل مخلوقات است اشدّ دلالتاً و أعظم حکایة است از سائر معلومات." (ایقان، طبع مصر، ص 77)

حال، این آیات الهی در کلیه نفوس انسانی موجود و مکنون. چه که باید مجال ظهور و بروز یابد و البتّه همانطور که شعله در حقیقت شمع مستور است، این اسماء و صفات هم در حقیقت وجود انسان مکنون است. لذا به احدی نتوان به نظر تحقیر نگریست و او را ناچیز دانست. زیرا وقتی ید قدرت الهی این گوهرهای گرانبها را به ظهور آورد کمال انسان به شهود برسد. بدین لحاظ حضرت بهاءالله برای نفوس انسانی مقامات متعالیه مقدر فرموده‌اند.

امّا، نفوس انسانی را به دو گروه تقسیم کرده‌اند: یکی مؤمنین که در آنها شئونات قدسیه موجود است و آنچه که در عالم است به صورت مثبت در آنها وجود دارد "مثلاً سماء علم و ارض سکون و اشجار توحید و افنان تفرید و اغصان تجرید و اوراق ایقان و ازهار حبّ جمال رحمن و بحور علیّه و انهار حکمیّه و لآلی عرّ صمدیه." (مجموعه الواح، ص 182) در مشرکین ضدّ آن موجود است: "سماء اعراض و ارض غل و اشجار بغضاء و افنان حسد و اغصان کبر و اوراق بغی و اوراد فحشاء." (همان، ص 184)

مؤمنین هم بر دو قسم هستند. بعضی از این عنایات الهیّه که در آنها مستور است آگاهی دارند در آن تفرّس می‌کنند و بعضی از آن غافلند. بدین لحاظ است که می‌فرمایند هر انسانی دارای قدر و مقامی است که باید به آن ناظر بود.

یکی از موارد مرتبط با این موضوع نهی از قتل نفس است. در لوح مبارک خطاب به جناب نصیر قزوینی به موضوعی اشاره شده است که شایان توجه است. می‌فرمایند، "چون در هر شیء حکم کلّ شیء مشاهده می‌شود این است که بر واحد حکم کلّ جاری شده و این است سرّ آنچه به مظهر نفسم من قبل الهام شده: «مَنْ أَحْيَا نَفْسًا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» چون در یک نفس جمیع آنچه در عالم است موجود. لذا می‌فرماید اگر نفسی را حیات دهد مثل آن است که جمیع ناس را حیات بخشیده و اگر نفسی را قتل نماید مثل آن است که جمیع عالم را قتل نموده. اذاً تفکروا فی ذلک یا أُولِی الْفِکْرِ." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 183-184)

حضرت اعلی نیز به این آیه قرآن اشارتی دارند. می‌فرمایند، "حرام شده در بیان حکم قتل به اشدّ از هر شیئی که هیچ شیئی به مثل آن نهی نشده که هر کس بر قلب او خطور کند قتل نفسی از دین الهی بیرون می‌رود و معذب می‌گردد... از برای احدی از متدینین به بیان حکم قتل جایز نبوده و نیست و

اگر کسی کند از بیان نبوده و نیست. هیچ اثمی از برای او اعظم از این نخواهد بود. زیرا که خداوند در قرآن نازل فرموده، «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» (بیان فارسی، باب 5 از واحد 4)

لذا، اگر نفوس ناظر به این آیه قرآن باشند، متوجه خواهند بود که کُشتن حتی یک انسان که بناحق صورت گیرد، فقط کشتن آن یک نفس نیست، بلکه به منزله قتل کل عالم است. زیرا هر انسانی، به نص کتاب اقدس، بنایی است که خداوند ساخته است و البته از ساختن آن مقصودی دارد. لذا اگر کمر همت به نابودی آن یک فرد بسته شود، در زنجیره علت و معلول در عالم خللی ایجاد گردد و لابد بر این است نتایج و عکس العمل‌هایی در عالم بروز می‌کند.

بدا

بدا در گذشته و در امر مبارک تفاوت دارد. در تاریخ ادیان، بدا با اسم مبارک حضرت نوح گره خورده و در ایقان نیز بدان اشاره شده است. کجا این که می‌فرمایند، "از جمله انبیاء نوح بود که نهصد و پنجاه سال نوحه نمود و عباد را به وادی ایمن روح دعوت فرمود و احدی او را اجابت ننمود و در هر یوم به قدری ایذاء و اذیت بر آن وجود مبارک وارد می‌آوردند که یقین بر هلاکت او می‌نمودند و چه مراتب سُخریه و استهزاء و کتایه که بر آن حضرت وارد شد... و بعد از مدتها چند مرتبه وعده انزال نصر به اصحاب خود فرمودند به وعده معین و در هر مرتبه بدا شد و بعضی از آن اصحاب معدوده به علت ظهور بدا اعراض می‌نمودند... تا آن که باقی نماند از برای آن حضرت مگر چهل نفس و یا هفتاد و دو نفس." (ایقان، طبع مصر، ص 5-6)

بعد، حضرت بهاءالله مخاطب را دعوت به تفکر می‌فرمایند که، "حال قدری تأمل باید که سبب چه بود که در این مدت آن عباد به این قسم اعتراض نمودند و احتراز جستند و از قیص نفی به خلع اثبات مفتخر و فائز نشدند؛ و دیگر چرا در وعده‌های الهی بدا شد که سبب ادبار بعضی مقبلین شود. بسیار تأمل باید تا بر اسرار امور غیبی واقف شوید و از طیب معنوی گلستان حقیقی بویی برید و تصدیق نمایید که امتحانات الهیه همیشه در مابین عباد او بوده و خواهد بود تا نور از ظلمت و صدق از کذب و حق از باطل و هدایت از ضلالت و سعادت از شقاوت و خار از گل ممتاز و معلوم شود." (همان، ص 6-

7)

در موارد دیگری نیز بدا، به معنای بروز تفکری جدید در مقابل تفکر قبل، ذکر شده است. مثلاً حضرت بهاءالله در مورد امامت اسمعیل، پسر امام جعفر صادق، و بعد عزل او و تعیین امام موسی کاظم به این مقام بیانی دارند: "یا عندلیب علیک بهائی، بگو در حضرت اسمعیل ابن حضرت صادق

(ع) چه می‌گویی. این همان اسمعیل است که حضرات اسمعیلیه به او متمسک و متشبثند. آن حضرت او را امام و وصی فرمود و حکم در این فقره ثابت؛ بعد عزلش نمودند و این سبب اضطراب اصحاب شد و زُزاره که از اجله اصحاب آن حضرت بود عرض نمود آیا می‌شود امام عزل شود. در جواب فرمودند بدا شد... دیگر معلوم و واضح است که معترضین و معترضین در این مقام چه گفته‌اند. منہم من قال اگر قابل نبود از اول چرا پیشوای خلق قرار فرمود و اگر قابل بود عزلش چرا. مقام امامت مقام هدایت خلق است در رتبه اولی و در عقیده شما آن حضرت دارای علوم اولین و آخرین است. لذا نباید چنین امری که مخالف و مغایر است از ایشان ظاهر شود. باری، ذکر این فقرات نظر به عقاید آن حزب است. یشهد بذلک کلّ منصفٍ و کل عالم و کلّ صادق امین." (اقتدارات، ص 6-7)

در کتاب بدیع (ص 164، طبع آلمان) نیز به همین موضوع اشاره دارند که، "دیگر در اسمعیل بن حضرت صادق چه می‌گویی بعد از آن که به جمیع ولایات نوشته که او بعد از من امام است و پیشوای خلق، بعد از مدتی اموری از او ظاهر شد و حضرت او را عزل فرمودند که مخصوص زُزاره و بعضی از اصحاب عرض کردند، «یا ابن رسول‌الله، این امر بزرگی است. چگونه می‌شود شخصی امام خلق باشد و حقّ، و بعد باطل شود؟» حضرت ذکر بداء فرمود. بر و روایت کلینی را بین."

با توجه به این که حضرت اعلی می‌فرمایند بدا همیشه وجود داشته و خواهد داشت: "بداء لم یزل و لا یزال در حقّ هر شیئی بوده و هست و منفک از هیچ شیئی در هیچ شأن نمی‌گردد." (بیان فارسی، باب 3 از واحد 4) البته توضیح جالبی در این مورد هست که بداء در چه مرحله‌ای حاصل می‌شود. می‌فرمایند، "همین قدر که به رتبه قضا آمد، بدایی از برای او نیست... مراد از رتبه قضا در رکن تکبیر عروج مشیت است." (همان)

در امر مبارک اشارتی صریح از قلم مبارک حضرت بهاء‌الله وجود دارد که هر آنچه که بیان شده واقع خواهد شد و بدایی در آن راه ندارد. البته ممکن است بنا به تقاضای احباب و وساطت بعضی از نفوس مقرب، مجازاتی که در حقّ عموم مقدر شده تغییر یابد که این نیز در علم الهی بوده و آن شخص مبعوث شده که وساطت نماید. مثلاً قحطی که در ایران بعد از شهادت حضرت بدیع پدید آمد ملاحظه کنید حضرت بهاء‌الله در لوحی به امضاء کاتب وحی خطاب به جناب علی‌اکبر اردستانی چه می‌فرمایند، "و این که از تنگی و قحطی ایران مرقوم فرموده بودید؛ این از وعده الهی بود در الواح. چنانچه در همان سنه که لوح منیع به ید بدیع ارسال شد در الواح ذکر شداید و بلایا و قحط آن دیار صریحاً نازل شده و وعید الهی کلّ را احاطه نموده. چنانچه آیه نازل که مضمون آن این است اگر نظر به ملاحظه احباب نبود کلّ هلاک می‌شدند. ولکن بعد از مکتوب آن جناب تلقاء عرش حاضر شدم و

استدعاء آن جناب را معروض داشتم. فرمودند شفاعت ایشان قبول شد سوف یرون انفسهم فی رخاء مبین. ای علی هنوز اثر دم بدیع از ارض محو نشده و تو می دانی آن مظلوم به کتبی فرستاده شد که ابداً از برای نفسی در آن عذری باقی نماند و اصل امر به کمال تصریح اظهار شده. معذک ورد علیہ ما ورد. (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 28، ص 180 / امر و خلق، ج 4، ص 438-439)

جمال قدم مکرراً بر این موضوع تأکید کرده اند که آنچه وعده فرموده اند ظاهر شده است. در بیانی از آن طلعت ابهی نازل، "اگر همه آسمان و زمین جمع شوند و بخواهند یک حرف از لوح رئیس را تغییر دهند قادر نبوده و نخواهند بود. اگر کسی آن لوح مبارک را دیده باشد و بر قضایائی که بر رئیس و اتباع او و ممالک او وارد شد اطلاع یافته باشد لیصیح بین الارض و السماء باسم الله ربنا العلی ابهی. الناس نیام. فی الحقیقه در خوابند و در این حالت هستند تا وقتی که خود را در درکات یعنی در مقامات خود ملاحظه کنند." (مائدۀ آسمانی، ج 8، ص 182)

و در مقام دیگر می فرمایند، "اگر اهل ارض فی الجمله تفکر کنند ادراک می نمایند که مصلحت کلّ ظاهراً و باطناً توجه به حقّ جلّ جلاله بوده و هست. غفلت عباد و اعمال باطله ایشان به صور بلائی مختلفه ظاهر شده و ارض را احاطه کرده نظر بما قدر من القلم الاعلی این جهان را نار حروب و دخان بلایا اخذ نموده و آن شعله در بلاد ایران مستور است و البته ستر را ظهور و بروزی از پی مگر به ملاحظه نفوس مقدسه ثابتۀ راسخه مطمئنه مستقیمه بلائی کبری و رزایای عظمی منع شود. انه علی کلّ شیء قدیر. لکن آنچه از قلم اعلی نازل اکثرش ظاهر و مشهود چنانچه اکثری دیده اند و مابقی هم البته ظاهر و هویدا گردد." (امر و خلق، ج 4، ص 462 / مائدۀ آسمانی، ج 8، صفحات 58، 118 و 169)

لذا، معنای بدا در امر مبارک تغییر یافته است. جناب اشراق خاوری در توضیحی نوشته اند، "در اصطلاح این امر اعظم، مفهوم بداء عبارت است از ظهور مظاهر مقدسه الهیه در هر دوری با شریعتی خاص و احکام و دستوری مخصوص که از حیث فروع احکام شریعت و آئین، هر مظهری با مظهر دیگر فرق بسیار دارد. هر یک از مظاهر مقدسه الهیه در هر دوری بامر الله به مقتضای آن دور و زمان و مطابق استعداد و حدود فهم مردم آن عصر و آن دوره که دوره مخصوص آن مظهر بخصوص است شریعتی وضع می فرماید که به جای شریعت قبلی در جهان برقرار می گردد و احکام و دستورات فرعیّه شریعت سابقه منسوخ می شود. این مسئله را در امر مبارک بدا نامیده اند. در زیارت نامه جمال مبارک جلّ جلاله نازل شده قوله تعالی، «بک اشرق شموس القدم فی سماء القضاء و طلّع جمال الغیب عن افق البداء...» (قاموس ایقان، ج 1، ص 249)

ایشان در ادامه نوشته‌اند، "قضاء مقام اظهار امر و بعثت مظهر امرالله است که وقوعش حتمی است و از این جهت قضای الهی نامیده می‌شود که تغییر و تبدیلی در آن به هیچ وجه راه نداشته و ندارد و بداء مقام مظهریت و وضع شریعت مستقلهٔ جدیده است." (همان)

میزان ارتقاء روحانی

سعدی گوید "رسد آدمی به جایی که به جز خدا نیند **بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت." در امر مبارک نیز به عظمت مقام انسان گواهی داده شده است و او را توان آن هست که به اعلیٰ مدارج عروج کند و بالاترین معارج صعود کند. البته ترقی نوع انسان مشروط به شرایطی است که در آثار و الواح ذکر شده است. مثلاً می‌فرمایند، "به راستی می‌فرمایم قلب مخزن جواهر ممتعهٔ ثمینهٔ من است محلّ خزف فانیهٔ دنیای دنیهٔ مکنید * و صدر محلّ انبات سنبلات حبّ من است او را به غبار تیرهٔ بغضا می‌آلاید * به صفاتم متّصف شوید تا قابل ورود ملکوت عرّم شوید و در جبروت قدسم در آید * جمیع اشیا کتاب مبین و صحف محکم قویم منند بدایع حکمت لدنیم را به چشم طاهر مقدّس و قلب نورانی منزّه مشاهده نمائید * ای بنده گان من آنچه از حکم بالغه و کلم طیبهٔ جامعه که در الواح قدسیهٔ احدیه نازل فرمودم مقصود ارتقای انفس مستعده است به سماوات عزّ احدیه و الاّ جهالم مقدّس از نظر عارفین است و اجلام منزّه از ادراک بالغین." (مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، ص ۳۲۲-۳۲۳)

یا در کلام دیگر از قلم اعلیٰ نازل، "روح چون از تقیّدات عرضیه و شئونات تراپیه فارغ شود جمیع مراتب را سیر نماید هرچه فراغتش بیشتر سیرش تندتر و ثابت‌تر و صادق‌تر. اگر گفته شود که هیکل انسانی در مقامی ملکوت است هذا حق لاریب فیه چه که مثال کل در او موجود و مشهود اگر چه بعضی او را عالم اصغر نامیده‌اند و لکن نشهد انه عالم کبیر." (امر و خلق، ج 1، ص 242)

حال، مقاماتی که برای انسان در این ظهور عزّ صمدانی در نظر گرفته شده بسیار است. در مقامی، حضرت بهاءالله از حضرت اعلیٰ نقل قول می‌فرمایند که، "سلطان وجود به این صریحی فرموده که عطا می‌فرماید الوهیت و ربوبیت را به هر نفسی که اراده فرماید و اخذ می‌فرماید از هر که بخواهد." (مائدۀ آسمانی، ج 7، ص 15)

بنابراین، ذات یفعل ما یشاء قادر است هر مقامی را به هر نفسی اعطاء فرماید و اگر آن نفس بتواند قابلیت و لیاقت خود را اثبات نماید، در آن مقام بماند و ترقی نماید. مقاماتی که نزد خلق ارزش و اهمّیتی دارند عبارتند از رسالت، نبوت، امامت، وصایت، ولایت، قائمیت، یفعل ما یشائی و اسم

اعظمی. حال، اگر وعده جمال قدم باشد که این مقامات قابل اعطاء به نفوس انسانی است، لابد بر این است که فضلی در این ظهور عزّ صمدانی ظاهر شده که آدمی را فوق مُلک و ملکوت ارتقاء بخشد.

جمال قدم شهادت می‌دهند، "إِنَّ الْوَصِيَّ مَنْ وَصَّى الْعِبَادَ بِخِدْمَتِي وَالْوَلِيَّ مَنْ قَامَ أَمَامَ بَابِي وَالْإِمَامَ مَنْ بَشَّرَ النَّاسَ بِظَهْرِي أَمَامَ وَجْهِي وَالْقَائِمَ مَنْ أَخْبَرَ الْعِبَادَ بِسَمَاءِ بِيَانِي وَبِحَرِّ عَطَائِي." (مجموعه آثار قلم اعلیٰ، شماره 15، ص 403 / مضمون: وصی کسی است که بندگان را به خدمت من توصیه نماید و ولی کسی است که در آستانه باب حضور من قیام کند و امام کسی است که در حضور من مردمان را به ظهورم بشارت دهد و قائم کسی است که بندگان را از آسمان بیانم و دریای عطایم خبر دهد.)

اما در دیگر بیانات مبارکه به نوع دیگری این مقامات را توضیح می‌فرمایند، "إِنَّ النَّبِيَّ مَنْ آمَنَ بِنَبَأِي وَالرَّسُولَ مَنْ بَلَغَ رِسَالَاتِي وَالْوَصِيَّ مَنْ وَصَّى النَّاسَ بِمَا نَزَّلَ مِنْ مَلَكُوتِي مِنْ بَدَائِعِ أَوْامِرِي وَاحْكَامِي وَالْوَلِيَّ مَنْ أَمَرَ النَّاسَ بِحُجِّيٍّ وَدَعَاهُمْ إِلَى صِرَاطِي الْمُسْتَقِيمِ." (مائدة آسمانی، ج 7، ص 206 / مضمون: نبی کسی است که به نبأ من ایمان آورد و رسول کسی است که رسالات مرا تبلیغ نماید و وصی کسی است که مردمان را به آنچه از بدایع اوامر و احکام از ملکوتم نازل شده توصیه نماید و ولی کسی است که مردمان را به حبّ من امر کند و آنها را به صراط مستقیم من فرا بخواند.)

در کلام دیگر می‌فرمایند، "إِنَّ النَّبِيَّ مَنْ أَخْبَرَ النَّاسَ بِهَذَا النَّبَأِ الْأَقْوَمِ الْأَقْدَمِ الْقَدِيمِ وَالرَّسُولَ مَنْ بَلَغَ رِسَالَاتِي وَهَدَى الَّذِينَ ضَلُّوا السَّبِيلَ وَالْإِمَامَ مَنْ قَامَ أَمَامَ وَجْهِي بِخُضُوعٍ مَبِينٍ وَالْوَلِيَّ مَنْ أَسْتَحْصَنَ فِي حِصْنِ وَلايَتِي الْمَحْكَمِ الْمُتَيْنِ وَالْوَصِيَّ مَنْ وَصَّى النَّاسَ بِمَا أَتَاهُ فِي لَوْحِ حَفِيظِي." (مائدة آسمانی، ج 7، ص 244 / نبی کسی است که مردمان را از این نبأ قویم قدیم آگاهی بخشد و رسول کسی است که رسالات مرا تبلیغ نماید و کسانی را که از راه راست منحرف و گمراه شده‌اند هدایت کند و امام کسی است که در کمال خضوع و خشوع در مقابل من قیام نماید و ولی کسی است که در درّ محکم متین دوستی من در آید و وصی کسی است که مردمان را به آنچه که در لوح محفوظ برایش نازل شده توصیه کند.)

در کتاب بدیع نیز بیان مشابهی عزّ نزول یافته است: "إِنَّ النَّبِيَّ مَنْ سَمِعَ نَبَأِي وَآمَنَ بِنَفْسِي وَالرَّسُولَ مَنْ بَلَغَ رِسَالَاتِي وَالْإِمَامَ مَنْ قَامَ أَمَامَ وَجْهِي وَفَازَ بَأَيَّامِي وَالْوَلِيَّ مَنْ دَخَلَ حِصْنَ وَلايَتِي وَانْقَطَعَ عَنْ سَوَائِي وَالْوَصِيَّ مَنْ وَصَّى نَفْسَهُ ثُمَّ الْعِبَادَ بِحُجِّيٍّ وَذِكْرِي وَثَنَائِي كَذَلِكَ اشْرَقَتْ شَمْسُ الْبَيَانِ عَنْ أَفْقِ"

مشية ربكم الرحمن في هذا الرضوان المقدس الممتنع المتعالى المنيع." (کتاب بدیع، حضرت بهاءالله ص ۴۰۹-۴۱۰)

و اما مقامات ديگرى نيز وجود دارد که در الواح حضرت بهاءالله مذکور است. از آن جمله مى فرمايند، "قسم به آفتاب معانى که اليوم کلّ از او محتجب مانده اند که اگر جميع ممکنات به يقين صادق در ظلّ اين شجره مبین در آيند و بر حبس مستقيم گردند هرآينه کلّ به خلع مبارکه يفعل ما يشاء و يحکم ما يريد فايز آيند. و لا يعقل ذلك الا الذين انقطعوا عن كلّ من في السموات و الأرض و هربوا من انفسهم الى نفس الله المهيمن القيوم." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 169) و در کلام ديگر در لوح اشرف مى فرمايند، "إنّ الأسماء لو يخلصنّ أنفسهنّ عن حدودات الإنشاء ليصيرنّ كلّها الأسم الأعظم لو أنت من العارفين. لأنّ جمال القدم قد تجلّى على كلّ الأشياء بكلّ الأسماء فى هذه الأيام المقدّس العزيز المنيع." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 211 / مضمون: اگر جميع اسماء، يعنى نفوس انسانی، خود را از حدودات عالم خالق رهايى بخشند، همه به مقام اسم اعظمى رسند اگر بدانى. زیرا جمال قدم در اين ايام مقدّس به کلّ اسماء بر جميع اشياء تجلّى کرده است.)

در کلام ديگر آمده است، "خلصوا أنفسكم يا قوم ثمّ طهروها عن التوجه الى غيرى و بذكري يطهر كلّ شيء إن أنتم من العارفين. قل اليوم لو يخلصنّ كلّ الأشياء عن حجاب النفس و الهوى ليلبس الله كلّها قيص يفعل ما يشاء فى ملكوت الإنشاء ليظهر آية سلطانه فى كلّ شيء. فتعالى من هذا السلطان المقتدر المهيمن العزيز القدير." (پيك راستان، ص 19 / منتخباتى از آثار حضرت بهاءالله، شماره 136 / مضمون: اى مردم، نفس خود را رهايى بخشيد و آن را از توجه به غير من پاکيزه نمايد. به ذکر من جميع اشياء طاهر شوند. بگو امروز اگر جميع اشياء خود را از حجاب نفس و هواى خلاصى بخشند، خداوند قيص يفعل مايشائى را در عالم خلقت به آنها پيوشاند تا نشانه سلطنت و عظمتش در جميع اشياء نمايان گردد. متعالى است اين سلطان مقتدر مهيمن عزيز قدير.)

آيا خدا مى تواند همه را به اين مقام بالا برساند

اين پرسش هميشه ذهن آدمى را به خود مشغول مى کند که چرا خداوند، عليرغم قدرت و توانايى بى کرانش، انسان ها را به قلب و روح هدايت نمى کند که دچار امتحانات اين دنياى فانى نشوند و بتوانند وارد بهشت او شوند. مگر نه آن که مايل نيست احدى از آنچه که برايش مقدرش شده محروم بماند. حضرتش مى فرمايد، "دوست نداشته و نداريم که نفسى از ما خلق له محروم ماند و از ما قدر له بى نصيب گردد." (اقتدارات، ص 183)

آیا باید حمل بر ناتوانی خداوند کرد یا حمل بر آزار دادن بندگانش؟ مگر نه آن است که در مناجاتی می‌فرماید، "هو الله ای خداوند مهربان از من به من مهربان‌تری و محبتت بیشتر و پیشتر. هر وقت یاد الطاف تو می‌نمایم، شادمان گردم و امیدوار شوم؛ اگر مضطربم راحت دل و جان یابم؛ اگر مریضم شفای ابدی جویم؛ اگر خائیم امین گردم؛ اگر ناامیدم امیدوار شوم. ای ربّ الملکوت قلب حزینم را امین فرما و روح ضعیفم را قوی کن و عصب ناتوانم را توانا فرما. چشمم را روشن کن و گوشم را شنوا فرما تا آهنگ ملکوت بشنوم و فرح و سرور ابدی جویم. تویی بخشنده و دهنده و مهربان. ع" بنابراین، نتوان حمل بر نامهربانی او فرمود.

فی الحقیقه او پیامبرانش را می‌فرستد تا جمیع را هدایت کنند. جمال ابهی می‌فرماید، "انبیاء و مرسلین محض هدایت خلق به صراط مستقیم حق آمده‌اند و مقصود آن که عباد تربیت شوند تا در حین صعود با کمال تقدیس و تنزیه و انقطاع قصد رفیق اعلیٰ نمایند." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 164)

می‌دانیم که فیض الهی را انقطاعی نیست و ابداً در فضل او وقفه حاصل نشود. می‌دانیم که، "مقصود از آفرینش عرفان حق و لقای آن بوده و خواهد بود." (مجموعه الواح، ص 368)

بنابراین، باید علّت را در جای دیگر جست. در سورة الحج، مربوط به مناسک حجّ بیت بغداد، از قلم اعلیٰ چنین نازل شده است: "ثمّ اعلم بأنّ ربّک لیقدر أن یبدل کلّ من فی الملک بحرفٍ من عنده وإنّه لهُو المقتدر القدیر. ولكن تأخّر فی ذلک بما قضی فی الألواح و لیمتاز الطیب عن الخبیث و السعید عن الشقی و یفصل به الموحّدون عن المشرکین." (آثار قلم اعلیٰ، ج 4، ص 196 / مضمون: پس بدان که پروردگارت می‌تواند جمیع کسانی را که در روی زمین هستند به یک حرف از سوی خود متحوّل سازد و او توانا است. اما در این کار به علّت آنچه که در الواح جاری شده درنگ کرده است و از برای آن که پاک از ناپاک و سعید از شقی ممتاز شود و یگانه‌پرستان از چندخداپرستان جدا شوند.)

بنابراین در این عالم خلقت به انسان اختیار داده که خود او راه را انتخاب نماید زیرا به اسم یا مختار او را خلق کرده است. مگر نه آن که می‌فرماید، "بعد از خلق کلّ ممکات و ایجاد موجودات به تجلّی اسم یا مختار انسان را از بین امم و خلائق برای معرفت و محبت خود که علّت غایی و سبب خلقت کائنات بود اختیار نمود." (مجموعه الواح، طبع مصر، ص 339)

بنابراین، به انسان اختیار داد که هدایت او را بپذیرد یا نپذیرد و البته در هر صورت پیامدهای اعمال او نصیب خود او شود. بدین لحاظ در همان سورة الحجّ می‌فرمایند، "یا قوم، فارحموا علی انفسکم و انفس

العباد و لاتسدوا ابواب الفضل علی وجوهکم و لاتکونن من المالکین. و یا قوم لاتفرحوا بما عندکم من الظنون و الأوهام بل فافرحوا بما عندالله و إن هذا لحکم الله علیکم إن اتم من الشاعرين." (آثار قلم اعلی، ج4، ص 197 / مضمون: ای مردم، بر خود و بندگان رحم کنید و ابواب فضل را به روی خود نبندید و خویش را هلاک نکنید؛ ای مردم، به آنچه از ظنون و اوهام که نزد شما است شادمان مباشید، بلکه به آنچه که نزد خدا است شاد باشید؛ این است حکم خداوند بر شما اگر بفهمید.)

ولی باز هم در این دنیای غربت بندگانش را رها نمی کند و آنها را پند و اندرز می دهد چنان که در لوح احمد فارسی می فرماید، "در جمیع احوال از رحمت و اسعه و عنایت محیطه مأیوس مباشید که همه هیاکل موجودات را محض جود و کرم از نیستی محض به ملک هستی آوردم؛ بی طلب عنایت فرمودم و بی سؤال اجابت فرمودم و بی استعداد منتهای فضل و جود را مبذول داشتم. جمیع شما اشجار رضوان قدس منید که به دست مرحمت خود در ارض مبارکه غرس فرمودم و به نیسان رحمت بی زوال خود تربیت نمودم و از حوادث کونیّه و خطرات ملکیّه به ملائکه حفظیه حفظ فرمودم. حال، از مغرس و حافظ و مربی خود غفلت ننمایید و دون او را بر او مقدم و مرجح مدارید که مبادا اریاح سمومیّه عقیمیّه بر شما مرور نماید و جمیع را از اوراق بدیعه و اثمار جنیّه و افنان منیعه و اغصان لطیفه محروم نماید" (مجموعه الواح طبع مصر، ص 319-320)

با توجه به این بیانات است که تأکید می فرمایند مایلند هر نفسی به تلاش و کوشش خود به آن مقام دست یابد و با نفس مقابله کند و آن را نخر کرده به شاطیء بحر احدیه بشتابد. اگر چنین کند "به مقام قرب و وصل که اصل جنت و اعلی الجنان است فائز" گردد (همان، ص 368) و الا "در امکانه بعد که اصل نار و حقیقت نفی است ساکن بوده و خواهد بود." (همان، ص 369)

مقصود از این رویه آن است که فصل بین محبین صادق و مدعیان محبت حاصل شود بقوله تعالی:

"بلی، آن سماء حقیقت قادر و مقتدر است که جمیع ناس را از شمال بعد و هوی به یمین قرب و لقاء رساند لو شاء الله لیکون الناس امة واحدة. ولكن مقصود صعود انفس طیبه و جواهر مجرد است که به فطرت اصلیه خود به شاطیء بحر اعظم وارد شوند تا طالبان جمال ذوالجلال از عاکفان امکانه ضلال و اضلال از یکدیگر مفصول و ممتاز شوند. کذلک قدر الامر من قلم عز منیر." (همان، ص 369)

به همین علت است که مظاهر ظهور با قدرت ظاهر و غلبه ملکیه ظاهر نشوند زیرا اگر چنین کنند کسی را مجال انکار نخواهند ماند. می فرماید، "سبب عدم ظهور مظاهر عدل و مطالع فضل به اسباب

قدرت ظاهریّه و غلبهٔ مُلکیّه همین شئونات فصل و تمیز بوده. چه، اگر آن جوهرِ قَدَمِ علی ما کان علیه ظاهر شود و تجلّی فرماید، احدی را مجال انکار و اعراض نماند بلکه جمیع موجودات از مشاهدهٔ انوار او منصعق بلکه فانی محض شوند. دیگر در این مقام مقبل الی الله از مُعرض بالله منفصل نگردد." (همان)